

سخن

دوره دهم

تیر ماه ۱۳۳۸

شماره ۴

فرنگی بازی

این روزها در مطبوعات فارسی بحثی در گرفته بود که به کودکان ایرانی از دوره کودستان زبان بیگانه باید آموخت یا نه؟ این بحث را یکی از دانشمندان درمجلس سنا آغاز کرد و از آنجا به روزنامه ها کشیده شد. اما در ضمن آن کشمکش های خصوصی و غرض های دیگر پیش آمد و کار به کنایه های تیش کار و دشنام هم رسید و البته بحث به نتیجه ای نرسید.

به گمان ما از آغاز در طرح مطلب نقصی بود و همین نقص حصول نتیجه را دشوار کرد. آموختن زبان بیگانه به خردسالان امری نیست که از امور دیگر جدا باشد تا درباره آن به استقلال بحث بتوان کرد. این امر مقدمات و موجبات و نظایر بسیار دارد که نخست باید به آنها توجه کرد.

ملتهای اسلامی، و از آن جمله ایران، که چندی خود را پیشرو تمدن و فرهنگ جهان می دیدند، روزگاری دراز در غفلت و بی خبری اسیر کشمکش های داخلی و گرفتار تاخت و تازهای خارجی بودند و ناگهان چون چشم گشودند خود را وامانده و عقب افتاده دیدند. در کشور ما شاید این تنبیه پس از شکست های عباس میرزا در جنگ با روسیان روی داد. اما باز مدنی طول کشید تا طبقات کونا کون اجتماع درست معنی عقب ماندگی را دریابند.

روابط بیشتر با کشورهای اروپا که در دوران سلطنت ناصرالدین شاه ایجاد شد چشم و گوش بسیاری از ایرانیان را باز کرد. رفتند و دیدند که فرنگیان در بسیاری از امور بسیار پیشتر از ما رفته‌اند. محصولات و مصنوعات فرنگی که به بازارهای ایران رسید و در دسترس همه طبقات قرار گرفت عامه ایرانیان را به پیشرفت‌های اروپائیان آشنا کرد و حاصل این شد که برتری ایشان را همه دریافتند.

آنکه حسرتی در دل‌های ایرانیان پدید آمد و شوق و آرزوی پیشرفت و همسری با دیگران گروهی را به تکاپو واداشت. اما دیگران همچنان در نادانی و بی خبری روزگار می‌گذاشتند. پیشروان اجتماع در فکر چاره افتادند. یاد روزگار گذشته، یعنی زمانی که می‌پنداشتند ایرانیان بر ملتهای دیگر برتری داشته‌اند، در آثار نویسندگان با درد و دروغ آمیخت. شوق ترقی در همه نوشته‌های فارسی این شصت ساله آخرین دید، می‌شود. اما راه ترقی چیست؟ نخستین پاسخی که به ذهن می‌آمد این بود که ناچار از همان راه باید رفت که فرنگیان رفته و به مقصد رسیده‌اند. پس باید از ایشان پیروی کرد. باید همه چیز را از ایشان آموخت. باید سرتاپا فرنگی شد.

توجه به اینکه کدام يك از صفات و عادات فرنگیان مایه پیشرفت ایشان شده است، و چه صفاتی است که رابطه‌ای با ترقی ندارد یا حتی مانع ترقی است تأمل و اندیشه و فرصت بیشتری خواست. پیشوایان اجتماع ما نه آن مایه عقل و اندیشه را داشتند که در این نکته‌های دقیق تأمل کنند، نه برای این تأمل فرصتی در پیش بود. شتاب داشتند تا هر چه زودتر مانند اروپائیان شوند. هر که اروپا را دید «اروپا زده» شد و بی اختیار به تقلید مردم آن سرزمین پرداخت.

حرکات و اطوار این گروه مقنون و مسحور نزد هموطنانشان خریدار بسیار نیز داشت اگرچند تنی برایشان خرده می‌گرفتند و اطوارشان را مضحك و احمقانه می‌شمردند دیگران یعنی گروهی بیشمار، از تحسین و تعجب دهانشان بازمی‌ماند.

پیروی از اروپائیان کم‌کم رسم رایج‌زمان شد تا آنجا که مردان سیاست و فرمانروایان جامعه هم شك نکردند در اینکه چاره همه دردها همین است و ره چنان باید رفت که رهروان رفته‌اند.

اما فراهم کردن مقدمات و پیشرفت عاقلانه و مرتب با این سراسیمگی میسر نبود. ناچار به قبول آنچه آسانتر بود پرداختند و تقلید از ظواهر را پیش گرفتند. اینگونه تقلید ابلهانه را شاید خود اروپائیان که کم‌کم در کشور ماریشه می‌دوانیدند سخت تشویق می‌کردند زیرا که درست با سیاست اقتصادی و بازرگانی ایشان متناسب بود. ایشان چه می‌خواستند جز آنکه بازاری بیابند و کالای خود را به مردم مشرق زمین بفروشند و شیرۀ جان ایشان را بدوشند. پس تقلید از لباس و کلاه فرنگی در مشرق مایه رواج بازارشان بود. ایرانیان نیز در این راه دلیرانه تاختند تا آنجا که جامه‌های خاص طبقات مختلف اروپائیان را نیز گرفتند و به زور بر تن همان طبقات ایرانی پوشانیدند.

جامه استاد وقاضی فرنگ از روی تفنن و برای زیبایی ایجاد شده بود. این جامه‌ها یادگار زندگانی دیرین ایشان بود، یعنی روز کاری که مشاغل معلمی و قضا را روحانیان مسیحی داشتند. کم کم بر اثر تکامل جامعه برای این شغل‌ها قواعد و شرایط دیگری مقرر شد، اما جامه ایشان با مختصر تغییری به شیوه روزگار پیش باقی ماند. یعنی استاد وقاضی اگرچه دیگر از میان کشیشان بر کزیده نمی‌شدند همان جامه روحانی را دربر می‌کردند. میان ماهم قرن‌ها همین رسم وجود داشت و کار تعلیم و قضا به روحانیان سپرده بود که جامه خاص خود را داشتند.

اما در شتابی که برای فرنگی مآبی در ما ایجاد شد مجال نیافتیم تا دریابیم که منگوله از کلاه آویخته با علم و دستمال چین خورده در کربان با عدل رابطه و ملازمه خاص ندارد و ما خودمان روزگاری دراز دانشمند وقاضی خوب داشته‌ایم که منگوله در کلاه و دستمال در کربان نداشته‌اند و طبلسان کشیشی نمی‌پوشیده‌اند.

لباس رسمی امروز ما هم که تقلید از اروپائیان است در آن دیار سابقه‌ای داشته است. بریدگی پیش دامن نشانه ادب نیست. این لباس در اروپا بازمانده روز کاری است که جنگیان و سرداران با شمشیر جنگ تن بتن می‌کردند و دامن را، برای آنکه هنگام زد و خورد دست و پایشان را نکیرد کوتاه ترمی ساختند. چنانکه تا قرن نوزدهم لباس سربازان اروپائی، یا لاقل سرداران بهمین شیوه بود. کم کم برای امور زندگانی عادی لباسهای ساده تر معمول شد و سنت و آداب قدیم در مراسم رسمی باقی ماند.

در ایران دامن بریده معمول نبود و جنگیان هم وقت زد و خورد دامن بلند زره را بر کمر می‌زدند. اما در هنگام تقلید مجال توجه به این نکته‌ها را نداشتیم و از فرط ادب پیش دامن قبا را بریدیم.

ذکر این نکته‌ها تنها برای مثال بود، و گرنه اکنون من هیچ قصد ندارم که پیشنهاد کنم کلاه طبلسان استاد و قاضی را باز به عمامه و عبا بدل کنیم، زیرا که کلاه منگوله دار همچنانکه نشانه علم نیست مانع علم آموختن نیز نخواهد شد.

اما این مثال را برای آن آوردم تا معلوم شود که ما در تقلید کور کورانه تا کجا پیش رفته‌ایم. در همه امور دیگر زندگی ما نیز همین تقلید آشکارست و اگر بخواهیم یک یک آنها را بشماریم کتابی باید نوشت. آموختن زبان بیگانه هم در آغاز کار یکی از انواع این تقلیدها بود. نخست پنداشتیم همچنان که کلمه اروپائی «اتومبیل» بر مفهومی عالی ترو کاملتر از کلمه «گردونه» یا «کاری» دلالت می‌کند هر لفظی که از اروپا باشد به همان درجه معنی کاملتر و شریفتری دارد. پس مفهوم «پراگراف» کاملتر از معنی «جمله» و مفهوم «تیترا» عالیتر از معنی «عنوان» است و کسی که این کلمات را در نوشته و گفته خود بکار می‌برد فاضلتر از دیگران شمرده خواهد شد.

مبالغه در استعمال کلمات «فرنگی» خاصه کار آخوندگانی شد که تازه عمامه را به «شاپو» بدل کرده بودند و چون هیچ زبان اروپائی را نمی‌دانستند می‌ترسیدند که هنوز آثاری

از صفت کهنه پرستی در ایشان مانده باشد، پس در فرنگی بازی بر فرنگ رفتگان پیشی می گرفتند.

اما گذشته از تقلید احمقانه علت‌های دیگری هم کار فرنگی بازی را رواج داده است مهم‌تر از همه این علتها منافی است که از این روش عاید می‌شود. موضوعات فرنگی را همه می‌دانند که بهتر و کامل‌تر از مصنوعات داخلی است. کاسب و صنعتگر ایرانی برای آنکه جنس خود را بفروشد دو راه در پیش دارد. اول آنکه تا آنجا در بهبود کالای خود بکوشد که همه بدانند جنس او بهتر از جنس خارجی است و بر اثر این شهرت بازاری رونق بگیرد. اما این کار دشوار است و زمانی دراز می‌خواهد. آسانتر آنست که به کالای پست خود اسم فرنگی بگذارد و آنرا به جای مصنوع خارجی به خریدار عرضه کند. یا برای دکان خود نام و عنوانی برگزیند که فرنگی مآبی او را نشان بدهد. از اینجاست که روی شیشه آب معدنی که پشت همین کوه‌های شمال طهران است کلمه ABE-ALI نوشته می‌شود و در خیابانهای شهر تابلوهائی با عنوان «پیراهن دوزی ژوپیتتر» و «گفش دوزی ونوس» و «رخت شوئی چارلی چاپلین» به چشم می‌خورد.

آموختن زبانهای بیگانه به جوانان و کودکان هم برای خود نمائی و هم به منظور «سودجویی» است. از یک طرف پدر و مادری که هر چیز فرنگی را نشانه تمدن و حسن تربیت می‌شمارند لذتی می‌برند از اینکه فرزندشان به یک زبان فرنگی حرف بزند.

یاد دارم که در اروپا روزی یکی از دوستان ایرانی به دیدن من آمده بود. در اثنای صحبت از هوش برادر زاده خود که طفل پنج ساله‌ای بود سخن به میان آورد و گفت: «آقا، نمی‌دانید چه استعدادی دارد! سه ماهست که او را برای معالجه به اینجا آورده‌ام. ماشاءالله دیگر یک کلمه فارسی نمی‌تواند حرف بزند». البته مقصود دوست من این نبود که بچه بیچاره لال شده است، بلکه می‌خواست بگوید که زبان فرانسه را در این مدت کم خوب آموخته و زبان خود را فراموش کرده است. اما چون در ذهن خود برای فارسی دانستن هیچ ارزشی قائل نبود، و در مقابل، دانستن زبان بیگانه را بسیار مهم می‌شمرد مقصود خود را چنین بیان می‌کرد.

اما در آموختن زبان خارجی به کودکان قصد منفعت نیز هست. هر پدری حق دارد و باید که در فکر سعادت آینده فرزند خود باشد. می‌بیند که جوانان ایرانی گروه گروه به قصد یابانه تحصیل روانه اروپا و امریکا می‌شوند و در روزنامه‌ها می‌خواند که اکنون دوازده هزار نفر یا بیشتر از فرزندان این کشور در خارج مشغول تحصیل هستند. می‌بیند که وسایل تحصیل در ایران چنانکه باید فراهم نیست. دانشگاههای ما گذشته از همه نقصها کنجایش کافی ندارد و پذیرفته شدن در آنها آسان نیست. بالاتر از همه می‌بیند که در دبیرستانها و دانشگاههای ایران در هر حال درسی باید خواند و حال آنکه برای کسی که به اروپا یا امریکا برود درس خواندن شرط لازم نیست.

می بیند که اگر فرزندش در ایران تحصیل کند و درجه علمی بگیرد و فسی المثل لسانیه ادبیات یا ریاضیات یا فیزیک و شیمی بشود سرانجام ممکن است با کوشش و سفارش بسیار کاری پیدا کند که حقوق آن بیش از چهارینج هزار ریال نخواهد بود، اما اگر به خارجه برود اگر چه جزیک زبان طوطی وار چیزی نیاموخته باشد در بازگشت می تواند بیش يك آقای خارجی مترجم بشود و دست کم چهار برابر آن لسانیه حقوق بگیرد.

هر پدری حق دارد که برای فرزند خود کار آسانتر و پرفایده تر را انتخاب کند و البته او را از این بابت سرزنش نمی توان کرد. پس اگر آموختن يك زبان خارجی اینهمه فایده دارد چه بهتر که زودتر شروع کنند تا آسانتر و بهتر بیاموزند.

بنابراین آموختن زبانهای بیگانه به کودکان دو علت اساسی دارد: یکی تقلید و تظاهر و ذوق فرنگی بازی که در همه شوون اجتماعی ما رسوخ کرده است. دیگر احتمال فایده ای که از این راه عاید کودک کان و جوانان خواهد شد.

با توجه به این نکات می بینیم که تنها منع تدریس زبان خارجی در کودکستان و دبستان اثری ندارد و مادام که موجبات و علل باقی است یعنی فوایدی از این کار حاصل می شود حتی با تنبیه و مجازات هم نمی توان پدران را از آموختن زبان خارجی به فرزندان خود بازداشت. اگر می بیند داریم که این کار برای کشور و جامعه ما زبان دارد باید در پی آن باشیم که علت و موجب را از میان برداریم.

اما موجب اول که فرنگی بازی است از طرف کسانی که خود مسؤل امور جامعه هستند پیوسته تشویق و تأیید می شود و پیرانندن الفاظ درشت بیگانه که یکی از نمونه های این روش است در نامه های اداری و حتی قوانین کشوری ما روز بروز بیشتر رواج می گیرد. موجب دوم یعنی فایده آموختن زبان بیگانه نیز هر روز بیشتر آشکار می شود. با این حال از احساسات ملی و غمخواریهای وطن پرستانه کاری ساخته نخواهد بود.

حاصل این گفتگو آنکه آموختن زبان بیگانه به کودکان خردسال یکی از جلوه های متعدد فرنگی بازی است که از نیم قرن پیش کر بیان ما را گرفته است. در این کار هم تقلید و خود نمائی و هم قصد نفع مؤثر بوده است.

اما زبان همه فرنگی بازی ها بطور عام و زبان تدریس زبان بیگانه از آغاز کودک کسی بطور خاص و تأثیر بدی که این کار در زبان فارسی دارد بحث مفصلی است که مجال دیگر می خواهد.